

فهرست

۱۱	پیش‌گفتار
۱۵	یک: مارس ۱۹۷۹ این کاری است که با بچه‌های تخمس می‌کنند...!
۲۳	دو: ۱۹۲۰ - ۱۹۱۸ کاری ثابت با درآمدی مشخص
۶۷	سه: ۱۹۲۵ - ۱۹۲۰ کارآموزی
۱۰۷	چهار: ۱۹۲۷ - ۱۹۲۵ کار خدا
۱۴۷	پنج: ۱۹۳۴ - ۱۹۲۸ من فقط بلدم ملودرام بسازم!

۱۹۵	شش: ۱۹۳۴ - ۱۹۳۶ این فیلم یک بی‌آبرویی تمام‌عیار است!
۲۲۷	هفت: ۱۹۳۷ - ۱۹۳۹ آن دنیای دیگر
۲۶۹	هشت: ۱۹۴۰ - ۱۹۳۹ بدیهیات
۳۲۱	نه: ۱۹۴۱ - ۱۹۴۴ رخ دادن حادثه‌ای ناگوار
۳۸۱	ده: ۱۹۴۵ - ۱۹۴۹ زور نزن، خودش می‌آید!
۴۳۵	یازده: ۱۹۵۰ - ۱۹۵۵ یک فیلم همه‌چیز تمام (پنجره‌ی عقبی)
۴۹۹	دوازده: ۱۹۵۵ - ۱۹۵۹ زن اثیری
۶۱۳	سیزده: ۱۹۶۰ - ۱۹۶۴ خیاط و کوزه (ماجرای هدرن)
۶۷۵	چهارده: ۱۹۷۲ - ۱۹۶۴ نویسنده تبدیل می‌شود به قسمتی از فیلم‌ساز (اشک هیچکاک)
۷۴۱	پانزده: ۱۹۷۳ - ۱۹۷۹ اصلاً سرگرم‌کننده نیست!
۷۸۱	شانزده: ۱۹۸۰ - ۱۹۷۹ کاری که با بچه‌ی تخس کردند!
۷۹۳	نمایه‌ی فیلم‌ها

دونالد اسپوتو و آلفرد هیچکاک در دفتر کار هیچکاک



پیش گفتار

شیفتگی و علاقه‌ی من به **آلفرد هیچکاک** به سی سال پیش بازمی‌گردد. در آن زمان من یک بچه‌مدرسه‌ای بودم و او در حال تبدیل شدن به یک چهره‌ی جهانی. در دهه‌ی پنجاه که در اوج شهرت و محبوبیت بود سالی یکی دو فیلم می‌ساخت و نمک آن‌ها ظهور ناگهانی شخص خودش بود که از جلوی بازیگری عبور می‌کرد، یا سوار قطاری می‌شد. مجری سلسله‌نمایش‌های هفتگی خودش - که از تلویزیون پخش می‌شد - هم بود و انگار با این کار می‌خواست نفوذ و حضورش را به داخل اتاق‌های نشیمن مان گسترش دهد. او رفتارهایی سرد و بی‌روح از افراد جامعه‌ستیز را به تصویر می‌کشید که گویی این بشر اصلاً مال این دنیا نیست و مال عالمی دیگر است. دنیایی که جنایت در آن امری پیش‌یافتاده است و خیانت افراد به هم مسئله‌ای عادی و معمولی! در همین ایام بود که نام هیچکاک در لابه‌لای قفسه‌های کتاب‌فروشی‌ها هم خودنمایی می‌کرد: منتخبی از مجموعه داستان‌های آلفرد هیچکاک روانه‌ی بازار شده بود. او از همه‌ی رسانه‌های ارتباط‌جمعی و سرگرم‌کننده سود می‌جست و ماهی نبود که بگذرد و مصاحبه‌ای از هیچکاک در نشریات محلی یا روزنامه‌های بین‌المللی منتشر نشود.

بیست سال بعد، دقیق‌ترش می‌شود ۱۹۷۵، برای اولین بار سر ساخت پنجاه‌وسومین و البته آخرین فیلم بلند سینمایی‌اش دعوت شدم. داشتم روی کتابی در مورد فیلم‌هایش کار می‌کردم و در بین تصویربرداری دو صحنه، وقت زیادی را صرف جواب دادن به پرسش‌هایم کرد. یک سال بعد و به رسم تشکر از انتشار کتاب **هنر آلفرد هیچکاک**، به ضیافت ناهار دعوت‌م کرد. حالا دیگر او به اسطوره‌ای تمام‌عیار تبدیل شده بود و من در خود ترسی آمیخته با احترام را نسبت به وی احساس می‌کردم. این ترس ناشی از ابهت او در ملاقات‌ها و ناهارهای بعدی‌مان هم‌چنان به قوت خود باقی ماند. در نشست‌ها و جلسات مشترک، صحبت فقط از آنچه او دوست داشت بود و نه چیزی دیگر. به همین علت، شدیداً تحت فشار بودم. درست به همان صورت که فیلم‌هایش را کارگردانی می‌کرد، گفت‌وگوی دونفره‌مان را هم کارگردانی می‌کرد که فقط درباره‌ی مطالبی بود که او می‌خواست: این‌که هرچه بیشتر از دیگران بگویند و کمتر از خودش. آدمی گرم و دوست‌داشتنی بود، اما در رفتارش نوعی بی‌اعتنایی خاص و هشداردهنده نیز دیده می‌شد؛ انگار می‌ترسید چیزی را که نباید، لو دهد! از همان اوایل شستم خبردار شده بود که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است و این آدم ریگی به کفشش دارد! اتفاقاً عقیده‌ی مشترک همکارانی که سال‌های سال با او کار کرده بودند هم همین بود. اگر کسی می‌خواست به لایه‌های زیرین حرفه‌ی او سرک بکشد و سر از پس‌زمینه و زندگی خصوصی و خانوادگی‌اش درآورد، یا به دوره‌ای خاص از سیر زندگی او علاقه نشان دهد، این مشهورترین چهره‌ی فرهنگی به لاک خودش می‌خزید و چیزی بروز نمی‌داد! در یک چنین مواقعی خوب بلد بود طفره برود، نعل وارونه بزند و کاسه و کوزه‌ی صحبت را به هم بریزد! او با مهارت موضوع بحث را عوض می‌کرد!

بعد از مرگش، در ۱۹۸۰، به دخترش پاتریشیا هیچکاک او کانل، بیوه‌ی مریض‌احوال، که حالا سخن‌گوی پدرش بود؛ تمایل خودم را برای نوشتن زندگی‌نامه‌ی پدرش ابراز کردم. او خیلی مؤدبانه پاسخ داد که پدرش تمایلی نداشته که بیش از این در مورد زندگی شخصی‌اش کندوکاو و بحث و تفحص کنند. از این رو، خانواده‌ی هیچکاک هیچ کمک و مشارکتی در تهیه‌ی این کتاب نکردند که با آن پنهان‌کاری و سواس‌گونه‌ی هیچکاک کاملاً سازگار بود. اما با وجود همه‌ی این حرف‌و‌حدیث‌ها،

هیچکاک یک چهره‌ی مشهور جهانی و مردی متمول و باقدرت بود که با هر فیلمی که می‌ساخت، میلیون‌ها انسان را تحت تأثیر نبوغ خود قرار می‌داد و شخصیت و منش او چشم‌ها را خیره می‌کرد و احساسات و عواطف مردم را برمی‌انگیخت. من دوست‌دار او، بیش از ده سال انبوهی از مقالات و مصاحبه‌های او را خوانده و فهرست کرده بودم و در آن‌ها اظهارات متناقض و نگران‌کننده، کمبودها، ضعف‌ها و خلأهایی را یافته بودم که باید پر می‌شدند.

بنابراین، دست به کار شدم. قبل از هر چیز به‌صراحت متوجه شدم که آلفرد هیچکاک به‌ندرت مکاتبه و نامه‌نگاری می‌کرده و تقریباً نامه‌ای شخصی از او در دست نیست. او نه دفتر خاطراتی و نه دفترچه‌ی یادداشتی داشت. واقعیتی که نشان‌دهنده‌ی ابهام و پیچیدگی شخصیت اوست. این نبود منابع مکتوب از پیشینه‌ی او را می‌توان نوعی خودممیزی-البته عاجزانه‌ی- او دانست؛ چون واقعیت چیز دیگری بود: فیلم‌های او یادداشت‌های روزانه و دفترچه‌ی خاطرات او بودند و توداری جنون‌آمیز او تعمدی و برای منحرف کردن اذهان از واقعیات فیلم‌هایی که می‌ساخت، بود. واقعیات فیلم‌های او به‌گونه‌ای حیرت‌آور مسائل زندگی شخصی و خصوصی شخص خودش را نمایش می‌دادند. تحقیقات من در انگلستان که نصف عمرش را در آن‌جا گذرانده بود و سپس، در امریکا ادامه یافت و توانستم از اسناد ملی، بایگانی‌های خانوادگی و ایالتی، پوشه‌های مدارس، و پرونده‌های موجود در استودیوها کمک زیادی بگیرم؛ و به همان اندازه توانستم از افرادی که او را می‌شناختند- هنرمندان، نویسندگان و هنرپیشه‌هایی که با او کار کرده بودند- اطلاعاتی را جمع‌آوری کنم. به‌جز افرادی محدود و یک استودیوی مهم که از او به‌جا مانده بود، بقیه تمایل داشتند که خاطراتشان را پس از مرگ وی و برای پیشرفت روند کار در اختیارم بگذارند. رفته‌رفته و به‌تدریج تصویری پیچیده و درهم‌تنیده از او پدیدار شد: چیزی مرموزتر و اسرارآمیزتر از همه‌ی قصه‌هایی که آن‌ها را به تصویر کشیده بود.